

اجتماع است. تاریخ نشان می‌دهد که در عمل، نه دین و نه سیاست در این قلمروهای مفروض، محصور نمانده‌اند. دواهی دینی غالباً حوزه‌های بظاهر عرفی سیاست را در می‌نوردیده، و والیان عرصه سیاست نیز اکثراً وفاداریهای قدسی را هم طالب بوده‌اند. تاریخ گذشته، حتی در اروپای پس از رنسانس، کمتر شاهد مقابله‌ای عریان و رو در رو میان دین و دلت بوده است. آنچه رخ داده و عموماً از آن به نزاع میان دین و دولت تعبیر می‌شود، نوعاً یا کشمکش سیاستمداران دینی برای تصاحب قدرت بوده و یا جدال و رقابت موالیان مذاهب معارض به منظور تأثیرگذاری بر اقتدار حاکم.

البته نفی عدم تخاصم میان دین و دولت، لزوماً و در همه جا به معنی عدم تمایز میان آن دو نیست؛ بلکه در عین قبول «تنوع» (Diversity) و «تمایز» (Distinguish)، صرفاً تلقی «جدایی» (Seperation) و «گسیختگی» (Rupturation) میان دین و سیاست یا دین و دولت را رد می‌کند. دین و دولت به عنوان دو مقوله جمعی، همواره در تعاملی با یکدیگر بوده و «دستاورد»ی را از یکسو در ازای برآورده ساختن «نیازی» از سوی دیگر مبادله می‌کرده‌اند. این تعامل و تبادل هم زمینه‌های متنوع و هم عناصر متعددی را شامل می‌شود. شناخت صورت‌های متفاوت تعامل، از طریق جستجوی تاریخی واقعیت‌های محقق، و دسته‌بندی آنها در طبقات متمایز و بالآخره ساخت و معرفی الگوهای که بتوانند مصادیق خود را بخوبی از هم تفکیک کرده و در عین حال، هیچ نمونه تاریخی را فرونگذارد، مسیری است که این تحقیق قصد پیمودن آن را دارد و در صورت توفیق، راه را برای مطالعات عمیقتر نظری پیرامون مناسبات دین و دولت هموار می‌نماید.

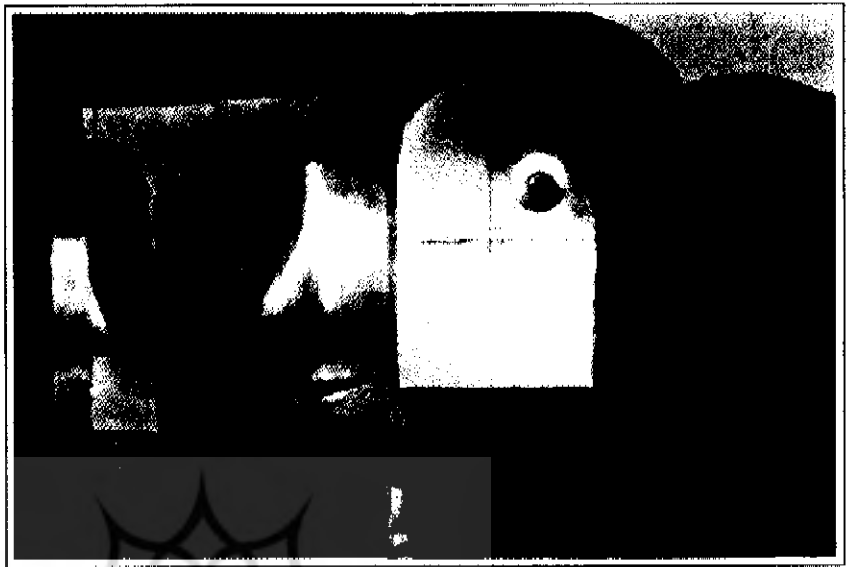
الگوهای تعامل

اگر هدف شناخت را دستیابی به تبیین علمی و کشف رابطه علی میان دو یا چند پدیده برشماریم، بدون شک دسته‌بندی و طبقه‌بندی مقولات مورد بررسی یکی از مراحل مهم و ضروری این فرایند معرفتی است که با ساخت «الگو»ها و یا به تعبیر وبری «نمونه‌های آرمانی» از این طبقات، کار به کمال رسیده و امکان مطالعات تبیینی و تطبیقی فراهم می‌آید. هدف اصلی این بحث نیز ساخت و معرفی الگوهای تنوع است که انواع تعاملات دین و دولت را شامل گشته و در عین حال بتواند آنها را بخوبی از هم متمایز سازد. جستجو و نشان دادن مصادیق واقعی برای هر یک از الگوهای تعامل تعریف شده در تاریخ ایران اسلامی، مقصد نهایی است که در خاتمه بدان خواهیم پرداخت.

در ادبیات تاریخی و منابع دینی ما، راجع به دین و دولت سخن بسیار رفته و پیرامون هر یک بالاستقلال و در ارتباط با دیگری بحث‌هایی شکل گرفته است؛ لیکن دو تقیصه در این کارها، آنها را از مطالعات جامعه‌شناسانه در این باب جدا می‌سازد:

الف) عدم ارائه تحلیلی جامع و تبیینی جامعه‌شناختی ب) عدم تلاش برای دسته‌بندی و ساخت الگوهای تعامل.

لذا در عین وجود منابع نسبتاً فراوان، کمتر به کارهایی که به طبقه‌بندی تعاملات دین و دولت منجر شده باشد، برمی‌خوریم. لاجرم بایستی به منابع حاصل از مطالعات جامعه‌شناسان غربی در شرایط اجتماعی - تاریخی و فرهنگی کاملاً متفاوت با جامعه ایران متوسل شویم تا با جرح و تعدیل‌های لازم در طول زمان، به الگوهای بومی تعامل که همگنی بیشتری با تاریخ اجتماعی ایران اسلامی



نگاهی به مصادیق تاریخی مناسبات دین و دولت در ایران

دسته‌بندی الگوهای تعامل دین و دولت

✓ علی‌رضا شجاعی زند

چنین می‌توان گفت که: انسان به نحو چاره‌ناپذیری به انواع و اقسام شیوه‌ها، «دینی» بوده و اقتضای شرایط یا طبیعت انسانی، همواره چنین جهتی را دیده که می‌کرده است.

دین و دین‌گرایی در حیات بشری، درخلاً فردی و در انزوای کامل از محیط اجتماعی و نفی ارتباط با دیگران پدید نیامده است. اگر هم در موارد نادری، در حدود و ظهور نخستین چنین بوده، در بقا و گسترش خویش اینچنین نبوده است. هیچ دینی را نمی‌توان سراغ کرد. حتی در میان درون‌گرایانه‌ترین ادیان، که در کنار اهتمام به سلوک فردی پیروان، از مقتضیات پیرامونی آنان غفلت کرده و از کنار حیات جمعی انسانها، خنثی و بی‌تفاوت گذشته باشد. اساساً دین با دنیا عجین است و تنها در جامعه تجلی می‌یابد و در حالیکه بدان رنگ خاصی می‌زند، از آن تأثیر هم می‌پذیرد. غیر از رابطه تأثیر و تأثر میان دین و جامعه، نسبت دیگری نیز میانشان برقرار است که فراتر از رابطه تأثیرگذاری، بر نوعی نیاز و تدارک متقابل استوار است. دین به این اعتبار، برای جامعه حکم سیمانی را دارد که اجزای متفرق آن را بهم پیوند می‌زند و متقابلاً جامعه نیز برای دین به منزله مهبط نزول و قلب ظهور است. لازم و ملزوم بودن نسبت دین و جامعه نوعی التزام و حمایت متبادل را باعث می‌گردد؛ از همین نقطه است که نسبت دین و اجتماع به رابطه دین و سیاست بدل می‌گردد.

برخلاف تلقی رایج مبتنی بر تقابل دین و سیاست که از منشأ تاریخی - جغرافیایی خاصی هم انتشار یافته، نسبت میان دین و سیاست در گذشته کمتر طبیعت دیالکتیکی و تخاصمی داشته است. غالباً و تحت تأثیر همین آموزه‌های خاص، چنین تصور می‌شود که «دین» تنها به آسمان، ماورالطبیعه، درون و فرد تعلق دارد؛ در حالیکه «سیاست» مربوط به تدبیر امور دنیا، واقعیات و

مقاله حاضر با طرح برخی از الگوهای تعامل دین و دولت، که توسط جامعه‌شناسان غربی تنظیم شده است، ضمن بررسی الگوهای تعامل دو وجهی اسمیت، پنج وجهی پانیکار، سه وجهی وبری و چهار وجهی ویر - رابرتسون، که همگی به نوعی روابط دین و دولت را به تصویر می‌کشند، کوششی می‌کند با استفاده از نتایج بررسی مقایسه‌ای الگوهای مذکور و ترجیح الگوی «ویر - رابرتسون» نوع پنجمی از تعامل بین دین و دولت را عرضه کند که از طریق آن بتوان مصادیق تاریخی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی را ارزیابی کرد.

مقدمه

بشر در طول تاریخ و در سراسر عالم، «دینی» بوده است. هیچ فرد و اجتماعی را نمی‌توان یافت که حیاتی فاقد تجربه دینی و تاریخی بدون «اله» را سپری کرده باشد. حضور فراگیر دین، در طول تاریخ و در پهنای جغرافیا، باعث گردیده که بسیاری از دین‌شناسان و دین‌باوران بر فطری بودن آن تأکید نموده و اذعان نمایند که نهاد بشر با دین سرشته است. (الیاده / خرمشاهی ۱۳۷۲، ۱۲۲) تاریخ بشر گواه این مدعا است که با زائل شدن صورتی از اعتقاد دینی در میان مردمی، صورت دیگری پدید می‌آمده و جای دین منسوخ را می‌گرفته است. بی‌آنکه بخواهیم بر اثبات فطری و یا طبیعی بودن دین اصرار ورزیم، در بسط‌ترین صورت

داشته باشد، دست یابیم.

حصر منطقی

برحسب یک حصر منطقی، روابط میان دین و دولت از چهار صورت زیر نمی تواند بیرون باشد: الف) وحدت کامل ب) معاضدت و هم گرایی ج) انفکاک و واگرایی د) معاندت و ستیز

در واقعیت نیز نسبت به دین و دولت از این صورتهای چهارگانه خارج نیست؛ لیکن این حصر، مانع از این نبوده که در ذیل هر یک از وضعیت های فوق، حالات مختلف و متعددی شکل نگیرد. مثلاً وقتی که دین و دولت در عین تمایز و استقلال عمل نسبی، با یکدیگر معاضدت و همکاری دارند، این هم گرایی می تواند حداقل دو صورت متفاوت بخورد بگیرد: الف) وضعیتی از تفاهم که در آن اقتدار برتر با دین است. ب) شرایطی از هم گرایی که در آن اقتدار برتر با دولت است.

همچنین است وضعیتی که رابطه آن دو براساس انفکاک و واگرایی، نوع سوم، شکل گرفته باشد. در این وضعیت نیز تغییر در حوزه و مرز انفکاک میان دین و دولت می تواند صورتهای متفاوتی را پدید آورد: الف) اگر «تفکیک پذیری» در درون فرد شکل بگیرد؛ لاجرم نگرش، هنجار، رفتار و بطور کلی شخصیت و نقش دوگانه ای را رقم می زدند.

ب) چنانچه «تمایز یافتگی» در ساخت اجتماعی اثر گذارد؛ نهادهای اجتماعی متفاوتی را پدید می آورد. ج) و در صورتیکه در مناسبات اقتداری جامعه وارد شود؛ باعث شکل گیری دو قسم رابطه «فرمان اطاعت» و دو نوع «وفاداری» (Loyalty) متمایز می گردد. به نظر می رسد که بسادگی بتوان با بسط دسته بندی مبتنی بر حصر عقلی به طبقه بندی تقریباً جامعی دست یافت؛ بطوریکه قادر باشد تقریباً بخش عمده مصادیق واقعی خود را بپوشاند.

طبقه بندی «دو وجهی» (Dichotomic)

دسته بندیهای دو وجهی که روش متداول و جاری در علوم است، ساده ترین شیوه ایست که به شناخت ابتدایی یک مفهوم یا مقوله کمک شایانی می نماید. برحسب این نوع طبقه بندی، تعامل میان دین و دولت می تواند دو حالت کاملاً متضاد به خود بگیرد:

الف) «دین دولتی» (State Religion) که تعبیری نزدیک به «قیصر پاپیسم» (Caesaropapism) دارد و منظور از آن شکلی از مناسبات است که دولت حاکم، دین غالب را به عنوان یک ابزار ایدئولوژیک در اختیار می گیرد. ب) «دولت دینی» (Religious State) که شاید بتوان مسامحتاً از آن به «پاپ-قیصریسم» (Papeocaesarianism) تعبیر کرد و آن وضعیتی است که پایه های یک دولت بر مبنای دینی استوار گردیده و دولت به عنوان ابزار تحقق آرمان های دینی قلمداد می شود.

این الگو که فقط نوع اول از طبقات مبتنی بر حصر منطقی، یعنی «وحدت کامل» میان دین و دولت را شامل می شود، به دلیل اینکه بسیاری از صورت های تعامل را از شمول کار خویش بیرون می گذارد، نمی تواند مبنای مناسبی برای الگوسازی مناسبات دین و دولت بشمار آید.

الگوی دو وجهی «اسمیت»

اسمیت در کتاب «دین و توسعه سیاسی» یک

الگوی دو وجهی از مناسبات دین و دولت بنام «مدل ارگانیک» و «مدل کلیسایی» تعریف می کند که برحسب اینکه اقتدارهای سیاسی و دینی در یک قائل واحدی جمع آیند یا بصورت مکمل در اختیار دو رهبر جداگانه قرار گیرند، از یکدیگر متمایز می گردند:

الف) «مدل ارگانیک» (Organic model) اسمیت این مدل را الگویی می داند که در آن نهادهای اصلی اجتماعی، بخصوص دولت، در هاله ای از تقدس پیچیده می شوند. قوانین جاری در این جوامع حکم اوامر و نواهی دینی را دارند که تخطی از آن ها معصیت الهی قلمداد گردیده و علاوه بر مجازات عرفی، مستوجب عقاب الهی نیز می باشند. در چنین جامعه ای هرم سلسله مراتب اجتماعی از یک نظم تکوینی و مقدر تبعیت می کند. او معتقد است که این الگو بطور هنجاری در تمدنهای باستان و اجتماعات قبائلی رواج داشته و شواهدی از آن در تاریخ جوامع اسلامی و هندو نیز دیده شده است.

ب) «مدل کلیسایی» (Church model) مدل کلیسایی را اسمیت مربوط به جوامعی می داند که ساخت دینی و سیاسی در آن از هم متمایزند. او مدعی است که این مدل نوعاً در سنت مسیحی و بودایی جریان داشته است. (P. ۷۹۱ Smith, A). اسمیت در بسط و مصداق یابی از الگوی دو وجهی «ارگانیک-کلیسایی» خود، به سه صورت تاریخی در سنت مسیحی اشاره می کند: ج) صورتی از اندماج که در آن رکن سیاسی اقتدارش را بر نهادهای دینی نیز استوار می سازد؛ مثل جوامع ارتدکس شرقی.

د) صورت دیگری که از اندماج که طی آن رهبران دینی، نوعی نظام «تئوکراسی» را پدید می آورند. ه) صورت سومی که دین و دولت به عنوان دو رکن متمایز در یک الگوی همزیستی ستوازن با هم بسر می برند. او مصداق تاریخی این مدل را در مناسبات میان دستگاه پاپی با امپراتوران روم مقدس می داند. (۲۱، ۱۳ همان)

الگوی پنج وجهی «پانیکار»

«پانیکار» در مقاله «دین با سیاست: معضله غرب»^۳ برحسب «الزامات خارجی» (Extrinsic) و «ضرورتهای



درونی» (Intrinsic) پنج نوع رابطه میان دین و سیاست را برمی شمارد. او می گوید مناسبات دین و سیاست «یا تحت تأثیر عامل و مقتضیات خارجی قرار دارد و یا از ضرورتها و نیازهای درونی آن دواثر می پذیرد. در صورت اول، فرض بر این است که این دو، مستقل و خودمختارند و نوع روابط و چگونگی و حدود آن تحت اثر عوامل خارجی چون: «عقل و منطق» (Reason)، «احساسات مشترک» (Common Senses)، «سنن و اسطوره» (Customs Myth) و «حقیقات مقبول» (Accepted Ethics) اجتماعی تعیین می گردد. اما هنگامیکه دین و سیاست برحسب ضرورت و نیازهای درونی بهم مرتبط شوند، سه حالت محتمل است: «وحدت کامل»، «دیگر سالاری» و «بالاخره «هستی سالاری».

در زیر، این صورتهای چهارگانه که نهایتاً در پنج وضعیت مختلف متجلی می شوند، بصورت شماتیک نشان داده شده است. (Panikkar, ۱۹۸۵: ۸۴).

وحدت کامل	(Monism)
ضرورت درونی	(Intrinsic)
دیگر سالاری	(Heteronomy)
دین سالاری	(Theocracy)
تعاملات دولت سالاری	(Totalitarianism Relations)
دین و سیاست	(Religion and Politics)
هستی سالاری	(Ontonomy)

الزامات بیرونی	(Extrinsic)
خودمختاری	(Autonomy)

«پانیکار» وضعیت های مندرج در شمای فوق را چنین تعریف می کند:

الف) «وحدت کامل» حالتی است که دین همان سیاست است؛ نه چیزی برتر و نه چیزی کمتر و بالعکس.

ب) «دین سالاری» نوعی از روابط مبتنی بر «دیگر سالاری» است که در آن دین، اصول سیاست و دولتمداری را دیکته می نماید. آنها از این حالت به «تخریب سیاست توسط دین» تعبیر کرده اند.

ج) «دولت سالاری» نوع دیگری از روابط «دیگر سالارانه» است که دولت هیمنه خود را بر دین تحمیل کرده و به عنوان ابزاری ایدئولوژیک از آن بهره می جوید. وضعیتی که به تعبیر «پانیکار» به «تخریب دین» می انجامد.

د) در رابطه ای که به «هستی سالاری» تعبیر شده، دین و سیاست دو بعد بهم پیوسته حیات بشری را تشکیل می دهند.

ه) «خودمختاری» و استقلال دین و سیاست، نوع رابطه ایست که برحسب اجابرای بیرونی شکل گرفته و در قالب دو نهاد اجتماعی متمایز و مستقل، تبلور می یابد. مناسبات این دو نهاد مبتنی بر اصول و قواعدیست که توسط همین عوامل خارجی، که قبلاً نام برده شد، دیکته می شود.

الگوی سه وجهی «وبری»

«وبر» بر سباق متدولوژی خاصش که عادتاً کار خود را با «نمونه های آرمانی» شروع می کند یا خاتمه می دهد. یک الگوی «سه وجهی» از تعاملات میان دین و دولت ارائه کرده است. «رابرتسون» (Robertson, ۱۹۸۷: ۱۵۷) در حالیکه «مشروعیت» می داند. «امپراتور برتری نسبی یکی از انواع دوگانه «کارزمی روحانی» و «کارزمی سیاسی» بر دیگری

که در خارج از اطار دستگاه سیاسی حاکم هیچ اقتدار دینی مستقلی اعلام وجود نکرده و وفاداری های دینی و سیاسی از هم قابل تمیز نباشند.

عصر عباسی اگر چه شاهد شکل گیری و رشد «جریان علمایی» در جوار دستگاه خلافت است؛ اما به جهت وجود خاطره خلافت های دینی از صدر دوم که خلیفه اقتدار توأمان دینی و سیاسی را در کف داشت، و تمایل عمومی به حفظ این خاطرات؛ بعلاوه مصلحت اندیشی های علمای دین در تقویت دستگاه خلافت در مقابل دشمنان دین و مخالفان فرقه ای خود، این جریان هیچگاه در مقابل رکن سیاسی حاکم عرض اندام نکرده، بلکه حتی راه و سرنوشت خود را نیز از آن جدا ننمود. علاوه بر این، دواعی دینی و تظاهرات دینمدارانه خلفا، هر علم استقلال و درخواست وفاداری دیگری جز سرسپردگی به خلیفه «قیصر» نیست؛^{۱۱} را با برچسب «ضالّه» و «باغی» مواجه می ساخت.^{۱۲} انتساب الگوری «قیصر» بایست» به عصر صفوی نیز علاوه بر فقدان یک دستگاه علمایی گسترده و مقتدر در خارج از هیمنه دولت - تا قبل از مهاجرت علمای جبل عامل و پراکنده شدنشان در سراسر ایران - از پایگاه دینی بنیانگزاران سلسله در میان مردم نشأت می گرفت. بطور کلی می توان گفت که گرچه خصیصه اندامی اسلام و ساخت سیاسی سلسله های حاکم بر ایران تا قبل از شکل گیری دستگاه روحانیت، مستعد پذیرش این الگو بوده، با این حال نمی توان نه دوره عباسی و نه عصر صفوی را مصداق کاملاً منطقی با الگوری «قیصر» بایست» دانست.

اراستیانسیم

اراستیانسیم اشاره به تعاملی دارد که در عین وجود تمایز و تجزی میان نهاد دینی و نهاد سیاسی، دولت یا پادشاه، تفوق و برتری کاملی نسبت به دین، مؤسسات و علمای دینی دارند. این الگو مستلزم حصول دو شرط است که جز در برهه هایی کوتاه و گذرا در تاریخ ایران محقق نگردیده است:

الف) پذیرش نوعی تجزی در حوزه عمل دین و سیاست.

ب) شکل گیری دو نهاد مستقل که متولی نظارت بر کارکردهای متفاوتی باشند.

بعلاوه حکومتهایی که هیچ آرمان دینی را تعقیب نمی کنند و هیچ خاستگاه دینی برای مشروعیت حاکمیت خویش نمی جویند را نیز شاید بتوان به شکلی با این الگو قرین دانست. با این مشخصات، بارزترین نمونه چنین تعاملی را می توان در دوره افشاری و بطور خاص عصر نادری نشان داد. دوره اول مغولی (امپراتوری) و همچنین عصر ایلخانی اول که ایران برهه ای از حکومت های لائیک و غیردینی را سپری کرد، نیز شاید به شکلی قابل مقایسه با الگوری اراستیانسیم باشند. سلسله های نیمه مستقل ایرانی هم با تمامی تمایزاتشان، در صورتیکه مجزای از دستگاه خلافت عباسی در نظر گرفته شوند، می توانند به نوعی از مصادیق اراستیانسیم محسوب گردند.

تقابل

منظور از «تقابل» مناسباتی است که در آن دین و دولت از یکدیگر مجزا بوده و بی آنکه یکی جز دیگری غلبه محرز داشته باشد، در تعارض یا یکدیگر قرار می گیرند و هر یک حوزه اقتدار و مبانی مشروعیت دیگری را مورد تردید و تهاجم قرار می دهد. چنین الگویی هنگامی

در مقابل یکدیگر قرار می گیرند، نمونه اند. این تقیصه در الگوری پانیکار به مراتب کمتر است، زیرا که به نوعی از خودمختاری و استقلال عمل دین و دولت اشاره کرده است.

بر پایه نتایج حاصل از این جمع بندی مقایسه ای از الگوهای مذکور، می توان جستجوی مصادیق تاریخی مناسبات دین و دولت در ایران اسلامی را بر الگوری چهار وجهی «وبر» رابرتسون» استوار کرد؛ و به منظور تکمیل آن و پوشش دادن بر تمامی مصادیق واقعی، نوع پنجمی از تعامل را بدان اضافه نمود که در آن دین و دولت در عمل «دین بنیادگرا» (Fundamentalism Rel.) و «دین دولتی» (State Rel.) در برابر یکدیگر قرار می گیرند.^{۱۳}

الگوهای تعامل دین و دولت در «ایران اسلامی»

بر اساس الگوهای تعریف شده در فوق، کاملترین مدل، الگوری چهار وجهی «وبر» رابرتسون» بود که چهار نوع از تعاملات دین و دولت را در ذیل عناوین «قیصر» بایسم (Caesaropapism)، «دین سالاری» (Theocracy)، «روحانی سالاری» (Hierocracy) و «اراستیانسیم»

الگوری وبری با تکمله رابرتسون، نه تنها

تقیصه الگوری پنج وجهی پانیکار را ندارد،

بلکه حالت های بینابین دیگری را نیز

برمی شمارد که در آن در عین تجزی میان

دین و دولت، یکی بر دیگری غلبه دارد؛ و از

آنها با عنوان «روحانی سالاری» و

«اراستیانسیم» نام می برد.

(Erastianism) مشخص می کرد. ما برای تکمیل و تطبیق این مدل با شرایط تاریخی مطالعه خویش، مناسبات مبتنی بر «تقابل» میان دین و دولت را نیز به عنوان نوع پنجم این الگو به آن افزودیم؛ که نهایتاً در مدل پنج وجهی زیر قابل ارائه گردید:^{۱۴}

«قیصر» بایسم» پادشاه روحانی

«اراستیانسیم»: دین دولتی

«تقابل»: چالش دین و دولت

«روحانی سالاری»: دولت دینی

«دین سالاری»: روحانی پادشاه

قیصر - بایسم

منظور از مناسبات «قیصر» بایسم» نوعی از روابط میان دین و دولت است که در آن، سلسله پادشاه و یا دودمان حاکم، خود را صاحب اقتدار سیاسی و اقتدار دینی بطور توأمان می داند. شاخص ترین مصداق چنین الگویی را در ایران، عصر صفوی خصوصاً در دوره حکومت شاه اسماعیل و شاه عباس اول معرفی می کنند. بخشهایی از خلافت ۵۲۵ ساله عباسی نیز که در آن خلیفه وقت، خود را جانشین رسول... و مرجع دینی مسلمانان بشمار می آورد و در عین حال از اقتدار و سیطره سیاسی بر سرزمین پهناور اسلامی نیز برخوردار بود، را نیز می توان به نوعی مبتنی بر الگوری «قیصر» بایسم» قلمداد کرد. مثل عصر «سفاچ»، «معتصم»، «متوکل» و «هارون الرشید».

اساساً «قیصر» بایسم» در شرایطی محقق می گردد

می شمارد. (Amir Arjomand, ۱۹۸۴: ۵۶) «وبر» انواع ایده آل مناسبات میان دین و دولت را چنین تعریف می کند:

الف) «قیصر» بایسم» (Caesaropapism) وضعیتی از وحدت کامل دین و دولت است که در آن دین، مفهوم قدرتهای عرفی است؛ بدین معنا که بالاترین مرجع سیاسی جامعه، خود را متولی امور دینی نیز بشمار می آورد و عملاً دین را در خدمت اهداف و مطامع سیاسی خویش می گیرد.

ب) «روحانی سالاری» (Hierocracy) شرایطی است که در عین فرض تمایز میان دین و دولت، روحانیون و متولیان امور دینی، سلطه قاهره ای را بر دستگاه سیاسی جامعه اعمال می کنند.

ج) «دین سالاری» (Theocracy) یکی از صورتهای وحدت دین و دولت است که نقش فائده در آن با دین است. بدین معنا که بالاترین مرجع دینی جامعه، همزمان متولی امور سیاسی جامعه نیز بشمار می رود و سیاست را به مثابه ابزاری برای تحقق آرمانهای دینی قلمداد می کند.

رابرتسون نوع چهارمی را به انواع سه گانه وبری اضافه می کند و نام آن را «Erastianism» می گذارد. این صورت چهارم را او چنین تعریف می کند: د) «اراستیانسیم»: صورت خفیف تری از «قیصر» بایسم» است که دین در قالب یک کلیسا، همچنان مفهوم اقتدار سیاسی جامعه می باشد. لذا در عین وجود هیمنه دولت بر دین، آن دو از یک تمایز و انفکاک نسبی نیز برخوردارند.^{۱۵}

بر اساس انواع تعریف شده در فوق، پنج الگوری طبقه بندی از مناسبات دین و دولت معرفی گردید که در عین تمایز کلی، در برخی از اجزا و عناصر مفهومی بر هم منطبقند. در الگوری مبتنی بر «حصر منطقی»، بجز نوع اول که معرف «اندماج» کامل میان دین و دولت است، سه نوع دیگر اشکال متنوعی از «تجزی» را نشان می دهند. نوع اول این الگو - وحدت کامل - معرف وضعیت بیطنی است که در ساده ترین حالت، خود به دو نوع دیگر قابل تقسیم است؛ این نوع در الگوری دو وجهی به «دین دولتی» و «دولت دینی» یا «قیصر» بایسم» و «باب» قیصر» تعبیر شده، و در الگوری چهار وجهی با عنوان «قیصر» بایسم» و «دین سالاری» مشخص گردیده است. الگوری پنج وجهی علاوه بر تعریف نوع «وحدت کامل»، از دو نوع دیگر نیز با عنوان «دین سالاری» و «دولت سالاری» نام می برد که نشان می دهد در تلقی «پانیکار» دو نوع اخیر از انواع مناسبات مبتنی بر وحدت کامل میان دین و دولت متمایزند. بر حسب این برداشت، مدل های تعریف شده ای چون «قیصر» بایسم»، «دولت سالاری»، «دین سالاری» و «باب» قیصر» هم یککدام بر وحدت کامل میان دین و دولت استوار نیستند؛ در حالیکه «رابرتسون» به نقل از «وبر» آنها را وضعیت هایی می داند که از وحدت کامل میان دین و دولت پدید می آیند.

الگوری وبری با تکمله رابرتسون، نه تنها تقیصه الگوری پنج وجهی پانیکار را ندارد، بلکه حالت های بینابین دیگری را نیز برمی شمارد که در آن در عین تجزی میان دین و دولت، یکی بر دیگری غلبه دارد؛ و از آنها با عنوان «روحانی سالاری» و «اراستیانسیم» نام می برد.

۹. لذا از این جهت برتری نمایانی نسبت به الگوری پانیکار دارد. در عین حال هر دو الگو از جنبه دیگری ناقصند؛ چرا که هیچ اشاره ای به وضعیتی که دین و دولت



برای آن بدست نیامد، در فرهنگ علوم سیاسی چنین تعریف شده است: مسلکی که به موجب آن، دولت باید در امور کلیسا و مذهب سمت رهبری و ریاست داشته باشد و کلیسا و مذهب نیز بایستی متقابلاً از دولت تبعیت کند. این مسلک بنام دین‌شناسی سوئیسی «توماس اراستوس» نامگذاری شده است.

۸. جهت تفصیل بیشتر در مورد انواع «سه‌گانه وبری» و نوع چهارمی که «رابرتسون» بدان اضافه کرده نگاه کنید به:

Robertson, R. «Church State Relations in Comparative in: Robbins, T. Perspective.» (Pp. 789) Church State Relations. Robertson, R. (eds)

۹. این احتمال نیز وجود دارد که منظور پانیکار از معرفی انواع «دین‌سالاری» و «دولت‌سالاری» علاوه بر نوع «وحدت کامل» همین دو نوع اخیرالذکر «وبر» رابرتسون» باشد که با انتخاب عنوان نامناسب برای آنها، مخاطب را به اشتباه انداخته است.

۱۰. به نظر می‌رسد که در واقعیت هیچگاه دین و دولت کاملاً در مقابل هم قرار نگرفته‌اند، بلکه آنچه در برهه‌هایی از تاریخ رخ داده، مقابله میان دین رسمی و دولتی از یکسو و دین معارضه‌جو و طالب قدرت از سوی دیگر بوده است. یعنی این نوع تقابل، غالباً در قالب «مذهب علیه مذهب» ظاهر شده است. البته فرایند کنونی عرفی شدن جوامع مدرن، شرایطی را بوجود آورده که تقابل صریح میان دین و دولت عرفی در آینده، به دور از احتمال نیست.

۱۱. لازم به ذکر است که دولت‌های اقماری خلافت عباسی در ایران، به واسطه وارد شدن سه طرف مدعی در مناسبات دین و دولت، از الگوی خاص و متمایزی برخوردار بوده‌اند که با انواع تعریف شده در فوق متفاوت است و بعضاً دسته‌بندی‌های خاص خود را می‌طلبند که لاجرم از ورود تفصیلی به آن در این مجال خودداری می‌شود. جهت تفصیل بیشتر نگاه کنید به: شجاعی زند، ع. «دین و دولت» فصلنامه راهبرد ش. ۱۱ پاییز ۱۳۷۵.

۱۲. برای درک گستردگی و سیطره این تلقی عمومی در دوره عباسی، کافی است به رویه و مثنی سیاسی ناگزیر ائمه طاهرین در این دوران نظر افکنده شود؛ پاسخ امام صادق (ع) به «سدیر الصیرفی» که از سبب قعود و سکوت ایشان در برابر خلفای غاصب پرسش می‌کند از همه گویاتر است: «والله یا سدیر لو کان لی شیعه بعدد هذه الجدا، ما وسمعی القعود.» (الأصول من الکافی؛ ج. ۲۴۲۲)

کتابشناسی

۱. الیاده، میرچا، دین پژوهی (۲ مجلد)، ترجمه به‌الدین خرمشاهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.

3. The Shadow of God; the, Amir Arjomand, S. (Hiden Imam. U.S.A489)

4. Panikkar, R. «Religion or Politics: The Western (1985) Dilemma» in: Merki, P.H. Smart, N. (eds). (Religion and Politics in the Modern World, New York University Press

5. Robertson, R. «Church State Relations in Robbins, I Comparative Perspective». (Pp. 789) Church State I. T. Robertson, R. (eds) (Relations. U.S.A)

6. Religion Political, Smith, D.E. Development. Boston

دین‌سالاری

دین‌سالاری یا الگویی از تعامل معرفی می‌کنند که در آن وحدت و اندماج کاملی میان دین و دولت برقرار است و اساساً هیچ دوئیت و تمایزی میان آن دو وجود ندارد. دین‌سالاری الگویی مقابل «قیصر-پاپیسم» است که در آن تشکیل دولت و انجام فعالیت‌های سیاسی اساساً برای تحقق اهداف دینی است و خود فی‌نفسه هدف مستقل و ذی‌قدری بشمار نمی‌رود، مصداق و نمونه متقنی برای الگویی دین‌سالاری در تاریخ ایران اسلامی، محدوده مورد مطالعه این تحقیق، نمی‌توان سراغ کرد؛ اگرچه خلفای عباسی بعضاً چنین داعیه‌هایی را ابراز می‌کرده‌اند. تاریخ اسلام جز در عصر نبوی و تاحدی دوره خلفای راشدین، مصداق دیگری برای این الگو سراغ ندارد.

پی‌نوشتها:

۱. نگارنده هنوز در جایی به اصطلاح Papeocoesarism برخورد نکرده است و صرفاً از تعبیری شفاهی که مسامحتاً آن را بر اوزان تصریف فارسی بنا شده، استفاده نموده است.

2. Smith, D.E (1970) Religion Political Development.

3. Panikkar, R. «Religion or Politics: The Western (1985) Religion Dilemma» in Merki, P.H. Smart, N. (and Politics in the Modern World, New York University Press.

۴. «پانیکار» در این مقاله مناسبات «دین و سیاست» (Religion Politics) را مورد بررسی قرار داده است؛ اما از فحوای مطالبش چنین نظر می‌آید که مفهوم دقیقی که آنرا از تمایلات «دین و دولت» (Religion - State) متمایز سازد، مدنظر نداشته است.

۵. «دولت‌سالاری» معادل مناسبی برای Totalitarianism نیست، اما در اینجا به لحاظ مفهومی مناسب تشخیص داده شد. به نظر می‌رسد «پانیکار» اساساً لغت بجایی را برای این مفهوم گزینش نکرده‌اند. اصطلاح «دین‌سالاری» در اینجا برای Theocracy که غالباً به «حکومت الهی» ترجمه می‌شود، مناسب‌تر تشخیص داده شد.

۶. Erastianism. که متأسفانه معادل فارسی مناسبی

شکل می‌گیرد که اولاً اقتدار دینی و اقتدار سیاسی دو رکن مستقل از یکدیگر را پدید آورده و ثانیاً دامنه نفوذ و شعاع عملشان بر حوزه‌های متداخل و یا منطبق تسری یابد. این الگو رایج‌ترین نوع مناسبات در تاریخ ادیان اندماجی است. الگویی تقابلی اگرچه بخش معظمی از تاریخ ما را اشغال کرده، اما بخاطر خصوصیت مستعجلانه‌اش کمتر چهره عیان و پایداری داشته است. بدین معنی که در تاریخ کمتر اتفاق افتاده دین و دولت صراحتاً و بطور مستقیم در مقابل یکدیگر بایستند، بلکه عموماً دولتها از طریق «دین‌سازی» و به خدمت گرفتن دسته‌ای از علما و روحانیون، تقابل میان نهاد دینی و نهاد سیاسی را به پدیده «مذهب علیه مذهب» بدل می‌ساخته‌اند. در دولت قاجار و بطور مشخص از عهد محمد شاه به بعد، ما شاهد مناسباتی از نوع «تقابل» میان دین و دولت هستیم که به تدریج و با افزایش اقتدار نهاد دینی در ادوار بعدی، مانند دوره پهلوی، این وضعیت به اوج خود می‌رسد. بدیهی است این نوع تعامل در دوره‌های پیش از تشکیل نهاد دینی در قالب دستگاه روحانیت، محلی برای بروز نداشت. علیرغم این که در دوره «صفاری» و «بویدی» نوعی تقابل میان دستگاه خلافت - مسامحتاً در اینجا به عنوان نهاد دینی - و دولتهای مستقل شرقی وجود داشت، اما نمی‌توان این نوع دوگانگی و تعارض را با الگویی «تقابل» همسان دانست. چرا که در یکسو خلافتی است با داعیه اقتدار دینی و سیاسی و در سوی دیگر دولتهایی که خواهان سهمی بیشتر در قدرت سیاسی و استقلال عمل می‌باشند.

روحانی‌سالاری

این الگو در مقابل الگویی «اراستینیسم» قرار می‌گیرد و بر این سیاق استوار است که در عین فرض تجزی میان دین و دولت، روحانیت و متولیان نهاد دینی بر دستگاه دولت و ساختار قدرت، همیشه و غلبه دارند و با اینکه از پذیرش مستقیم مسئولیتهای سیاسی - دولتی امتناع می‌ورزند، خواهان تبعیت و اطاعت بی‌چون و چرای مقامات دنیوی از دستگاه روحانیت‌اند. این نوع تعاملات میان دین و دولت عموماً در فرهنگ غربی، مسیحی دیده شده و مصادیق فراوانی از آن در فاصله میان قرون نهم تا سیزدهم میلادی در اروپای مسیحی قابل تشخیص است. با تامل فراوان شاید بتوان دوره شاه سلطان حسین صفوی و به میزان خیلی کمتر عهد فتحعلی‌شاه قاجار را باین الگو قابل قیاس دانست.

نظریه

موسیقی

در انگارز

شود دور ادراک

تانی دهکدهات
علوم تانی

این مهر در تمدن اروپا و آمریکا، دلیل موجهی برای تحقیر
چرا که در چنین ایامی، شخصیت‌های به راستی نیرومند
می‌آورند و ارزش فرد به نحوی از انجا متجلی می‌شود

فره
ب
۵۲۸